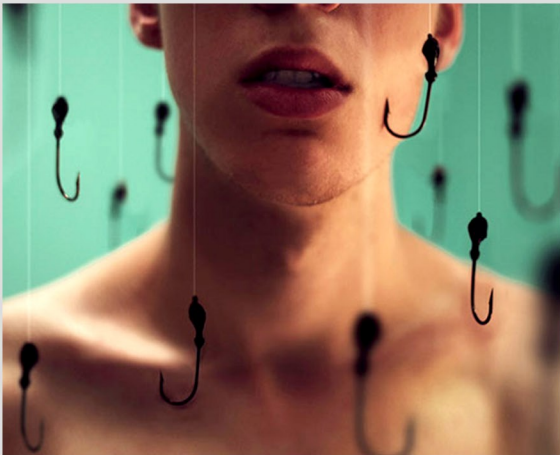




شماره نهم | آذرماه نودوسه

مهدي مرادی زاده | عکس
محمد ثقفی | سینما
احسان زیور عالم | تئاتر
نبی شهبازی | شعر
حسین نفیسی | موسیقی
ابوالفضل قاضی | داستان
نسترن محسنی | ویلاگ
مژگان بدیمی | تجسمی
نوا ثابت ایمانی | تصویرسازی





۸- در آخر به جمع بندی مطالب خود
بپردازید . تکرار نکات مهم نیز میتواند
مناسب باشد .

مواجهه با اثر روش خوبی برای آغاز
است.

۳- برای مرحله ی بعدی می توانید به
توصیف عکس بپردازید و به مباحث
زیبایی شناختی آن بپردازید.

۴- در این بخش مسائل تکنیکی را وارد
متن تان کنید. اطمینان پیدا کنید که
قوانین کلاسیک درون قاب عامدانه
شکسته شده اند یا خیر.

۵- المان های هنری عکس را مورد
کاوش قرار دهید. موضوع، رنگ،
ترکیب بندی.

۶- نقاط قوت عکس را بیان کنید و به
این پرسش که چرا آن را نقطه قوت اثر
می دانید پاسخ دهید.

۷- بخش هایی از قاب مورد نظر که به
نظر شما قابل بهتر شدن بودند را ذکر
کنید و راهکار خود را بنویسید.

مقوله نقد مبحثی فنی است که نیاز به
تمرین بسیار و مطالعات فراوان در
زمینه مورد نظر دارد. اما وجود و نشر
نظرات شخصی که هر چه پخته تر و
کارشناسانه تر شود باعث پویاتر شدن
فضای هنری در مدیوم خاص خود
می شود.

متن زیر برگردان آزادی از هشت گام
برای ارزیابی بهتر و تفسیر المان های
موجود در یک عکس است.

۱- یادداشت کردن اولین تاثیر در
مواجهه با یک اثر بصری در نگاه اول.
مطمئن شوید که با دقت تمامی اجزای
درون قاب را دیده اید.

۲- با مکاشفه درون عکس، پی ببرید که
کدام بخش مطلوب و کدام فضا را
دوست ندارید .شروع کردن متن با
احساسات شخصی ساده ی خود در



نمایی از فیلم محاصره

میدهد. کینسکی را در حالی که هنوز در رویاهای عاشقانه اش غوطه ور است ترک می کند، اما گویی سنگینی جای خالی تا ابد بر بستر کینسکی خواهد ماند. او به سمت در می رود، دری که رو به واقعیت باز می شود. دری که با گشوده شدن آن، درهای رویا برای همیشه بسته خواهند شد.

در سینما گاهی لحظاتی هست که زمان متوقف می شود و قدرت تصمیم گیری، در تردیدی نفس گیر حبس می گردد. این توقف شاید چند ثانیه بیشتر نباشد، اما قادر است تمامی احساسات، عواطف و جهان بینی شخصیت مورد نظر را برای ما آشکار کند و حتی تماشاگر را نه فقط در مقام ناظری صرف، بلکه به عنوان همذاتی کنش مند با خود همراه کند. و کدام هنر به جز سینما -با ابزاری که در اختیار دارد- توان نمایش چنین لحظاتی را آن هم، چنین قدرتمندانه خواهد داشت؟

یکی از این لحظات، لحظات پایانی فیلم "محاصره" ساخته برناردو برتولوچی است. کینسکی و شاندرویی در حالی که در کمال آرامش و اطمینان، در فضایی آرام و عاشقانه در کنار یکدیگر آرمیده اند، صدای زنگ در به گوش میرسد. همسر از بند رسته ی شاندرویی پشت در، منتظر است تا شاندرویی در را به رویش باز کند، اما شاندرویی در کنار کسی که دوستش دارد آرمیده، کسی که لحظات تهایی و رویاهایش را با او تقسیم کرده است. آیا باید در را باز کرد و از این رویای عاشقانه بُرید؟ و یا در کنار کسی که با او به آرامش رسیده است آرام گرفت؟ دوراهی عجیبی است، بین ماندن و رفتن، بین عشق و تعهد، بین رویا و واقعیت. عذابی که شاندرویی برای انتخاب یک راه از این دوراهی غریب می کشد را، میتوان در چشمان مرددش یافت. اما باید تصمیم گرفت... و شاندرویی تصمیمش را می گیرد، او رفتن را به ماندن، تعهد را به عشق و واقعیت را به رویا ترجیح



در سال چند نمایش در کل کشور روی صحنه می‌رود؟ چند نمایش در تهران اجرا می‌شود؟ چه تعداد تماشاگر پای تماشای نمایش می‌نشینند؟ یک نمایش به طور متوسط چقدر فروش می‌کند؟ آیا روی صحنه بردن یک نمایش جاذبه‌ای برای سرمایه‌گذاری دارد؟ سرمایه‌گذار به چه واسطه‌ای تصمیم به حمایت از یک تئاتر می‌کند؟ برای او چه صرفه‌ای دارد؟ این سوالات بی‌پایان و نامتناهی است. گویی حد بی‌نهایت صفر روی صفر را می‌گیری و پاسخ‌ها گنگ و ناخواناست. اگر به قانون مالیات‌نگاهی باندازیم تنها به گفتن موسسه‌های فرهنگی-هنری معاف از مالیات هستند و تنها موظف به ارائه اظهارنامه مالیاتی هستند بسنده شده است. هیچ بندی یا تبصره‌ای در باب معافیت‌های ویژه سرمایه‌گذاری وجود ندارد. از سوی دیگر غول‌های تجاری ایران هر دم سر از تماشخانه‌های ایرانشهر و تالار وحدت درمی‌آورند. اعداد و ارقام یک چیز می‌گویند و آنچه به چشم می‌آید چیز دیگر. فرض کنید نمایشی در ایرانشهر با متوسط دویست بلیط در روز طی چهل اجرای معمول در این سالن با بلیت ۲۵۰۰۰ تومانی منهای بلیت‌های خبرنگاران و مهمانان تبدیل به مبلغی برابر با ۲۰۰ میلیون تومان می‌شود. برای تئاتر عدد بزرگی است؛ ولی آنچه می‌بینیم چیز دیگری است. گروه بازیگری در حد معمول و طبق اعداد و ارقامی که از پروژه‌های سینمایی درز پیدا می‌کند، در مجموع بیشتر از حد تصور است. برای مثال در نمایشی با حضور مهناز افشار و بهنوش بختیاری و ... دستمزد عادی و معمول در جمع بالنسبه بالاتر از عدد بالاست؛ بماند از دکور گران قیمت و لباس‌های پر زرق و برق خدا تومانی. حلقه مفقوده همین جاست. تهیه‌کنندگان معدود کمتر از انگشتان یک دست و وجود تبصره‌های نامرئی برای ترغیب جماعت نوکیسه که بدشان نمی‌آید چند شبی با فلان خانم بازیگر با روحیه اتلکتونال کانفورمیستی گپی بزند و در میان جماعت برونشیتی هنر، از نادانسته هایش بگویند.

همان که ورزش را فاسد می‌کند هنر را هم آلوده می‌کند. هنر اگرچه روی بلیت گران می‌شود؛ ولی واقعیتش ارزان می‌شود.



شعرپساروایی صداهای درحال سخن گفتن است . صداهایی که قدرت زبان را درتقابل با زبان قدرت می گذارند و سهم خود را در روایت منتشر می کنند. جهانی که شبیه به هیچ چیز نیست غیرخودش. فرایندی درجهت ترسیم سازی فضاهایی که منجر به تفکرمی شود. فضاهایی که واقعیت ظاهری پدیده ها را رو می کند و تظاهر نشسته درجهان را که از آن جهانی دروغین ساخته است، تخریب و به چالش می کشد. این شعر به ما می گوید انسان در دنیای امکان ها هستی اش شکل می گیرد و وقتی ما با امکان ها سروکار داریم یعنی هر چیزی در محیط آن ممکن است. و روبرو شدن با انتخاب ها ارزش سازی را میسر می کند.



جان لنون دربارهٔ او گفته‌است: اگر شما بخواهید برای راک اند رول نام دیگری انتخاب کنید آن نام چاک بری خواهد بود. اما خیلی ها راک اند رول را با الویس پریسلی (سلطان راک اند رول) می شناسند. راک اند رول سبکی از موسیقی است که در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ میلادی در آمریکا از تلفیق موسیقی (بلوز و جز) با موسیقی (وسترن و کانتری) به وجود آمد. موسیقی که با خود سبک جدید زندگی، فرهنگی نو و حتی واژگان، لباس ها و رقص مخصوص به خود را آورد. از معروفترین آهنگ های چاک بری می توان به Johnny B Goode، Maybellene و Rock and roll music اشاره کرد. تکنوازی های گیتار او لهجه بلوزی بیشتری در مقایسه با آهنگ های الویس داشت، نشریه رولینگ استون در رده بندی ۱۰۰ گیتاریست برتر تمام دوران جایگاه ۶ ام را به او داد. الویس اما علاوه بر خوانندگی، هنر پیشه محبوبی بود، چهره ای جذاب داشت و طبعاً طرفداران بیشتری، او در طول زندگی کوتاه هنری خود توانست موفقیت های اقتصادی خوبی هم کسب کند. عده ای او را به دزدیدن موسیقی سیاه ها متهم می کردند، اما خیلی از سیاه پوستان معروف مثل BB king، James brown و حتی Muhammad Ali از او حمایت کردند و او را دوست خود نامیدند. راک اند رول ارمغان آشنایی موسیقی آمریکا و موسیقی آفریقا بود اتفاقی جدید که نه دیگر موسیقی سیاه ها بود و نه سفید ها.

کاسه که خالی شد از گیلان های قرمز، قالیچه قرمز هم جمع شد. نهال بلندتر از مترسک شده بود که چوب های زمخت، زُمختی شان را از دست داده بودند. کاسه جایش را به قابلمه داد. مترسک هم جایش در کنج انبار بود. مدتی طول کشید تا مادرم به نبود مترسک در گوشه باغچه عادت کند و پدرم خوشحال بود که نهال را بزرگ کرده، مانند دو نهال دیگر که در گوشه دیگر باغچه قد و قامتشان را به رخ یکدیگر می‌کشیدند. دیگر نگران هجوم پرندگان نبود، دیگر نگران هیچ چیز نبود. زمستان که شد مادرم نگران بود. پدرم می‌دانست نهال‌ها در زمستان به خواب می‌روند و حواسشان به برگ‌های ریختشان نیست. چاله پای نهال پر شد از برگ‌های زرد ظریف. نهال در خوابی عمیق فرو رفته بود. خوابی که تمامی نداشت. وقتی پدرم طناب سفید زمخت را به دور تنه نهال گیلان می‌بست، اشک مادرم از پشت پنجره برق می‌زد. ماشین همسایه کارش سخت نبود. وقتی به حرکت افتاد طناب سفید به خطی سفید و افقی تبدیل شد.

مادرم قالیچه را در کنار باغچه پهن کرد، همان جایی که گودالی نه چندان عمیق به جا مانده بود، در گوشه باغچه. پدرم یک طرف آن نشست، مادرم روبروی او و برادرانم در دو طرف دیگر. من هم روی گل وسعت قالیچه خوابیده بودم. به آسمان نگاه می‌کردم. هنوز آبی بود. ابرها به من می‌خندیدند و دور می‌شدند. دستم را دراز کردم تا تنبیه شان کنم.

کاش می‌شد ابرها را مثل گیلان در دست گرفت و پرتاب کرد...

وقتی به دنیا آمدم آسمان آبی بود. پدرم در گوشه باغچه که حوض مربعی آبی رنگ را در آغوش گرفته بود، یک نهال گیلان کاشت. دوتکه چوب زمخت هم در کنار تنه‌ی ظریف آن در خاک فرو کرد. هر روز چاله پای نهال را از آب سرریز می‌کرد و دستی به برگ‌های کوچکش می‌کشید. یک بار آن را سمپاشی می‌کرد و بار دیگر کود به خوردش می‌داد. صبح‌ها از خواب که بیدار می‌شد از پنجره نگاهی به گوشه باغچه می‌انداخت و شب‌ها قبل از خواب آب به رویش می‌پاشید. اولین شکوفه‌ها که روی شاخه‌های نهال گل کردند، مراقب بود تا پرنده‌ای به آن‌ها حمله نکند تا مبادا موی از سرشان کم شود. مترسکی مسخره از لباس های کهنه‌اش ساخت و در کنار نهال برپا کرد. مادرم بارها مترسک را به جای پدرم صدا زده بود ولی صدایش را از جایی غیر از گوشه باغچه شنید.

آن روز پدرم، مادر و بچه‌ها را صدا زد. مادرم از پشت پنجره به مترسک گفت: "الان می‌آیم". من در دست مادرم، قالیچه در دستان برادرانم و کاسه کوچک استیل در دست پدرم. قالیچه را کنار حوض انداختند. قالیچه به اندازه چهار نفرونیم جاداشت. پدرم کاسه را روی گل وسط قالیچه گذاشت. تمام محصول نهال یک کاسه گیلان بود. اولین گیلان را پدرم برداشت و در دستان کوچک من که روی پاهای مادرم نشسته بودم، گذاشت. به گیلان خیره شدم. احساس می‌کردم سال‌هاست آن را می‌شناسم. سرخی آن با من سخن می‌گفت و گاهی به من می‌خندید. از خنده‌های بی‌دلیل ناراحت شدم. ولی او باز ادامه داد. برای تنبیه کردنش دستان ظریفم را بالا بردم و گیلان را به سمت کاسه پرتاب کردم. پدرم دانه گیلان را برداشت و با لبخندی شبیه خنده گیلان، آن را بلعید.



نسترن محسنی |

درست زمانی ک صندلی را کشید عقب و آرام رویش
نشست و جای خودش را پشت میز کارش تنظیم کرد
یادش آمد؛

عصبانیت هایش را جا گذاشته در خانه،
درست کنار سبزی خردکن خراب گوشه کابینت چوبی
آشپزخانه،

پشت چاله لپ ها و دندان های نه چندان ردیف روی
صورت کشیده و گندمی مستانه!

خنده زیر سبیلی پس داد به املت سوخته ی بی روغن
به قول زنش "جانانه!"

دست برد به سبیل کلفتش تابش داد با کمی لرزش:
- لعنت به این جو حس مردانه.



"اگر مردم من را نقاش یکشنبه ها می نامند ، من نقاش یک شنبه های هستم که هر روز هفته نقاشی می کند."

لارنس استفام لوری همشه توسط مردمی که فکر می کردند که یک نقاش آماتور است مورد تمسخر قرار می گرفت. لوری به نقاشی از صحنه های زندگی در مناطق صنعتی شمال غربی لندن در اواسط قرن بیستم مشهور است که اغلب مردمان آن صحنه ها به عنوان مردمان "چوب کبریتی" شناخته می شوند. لوری علاقمند به استفاده از طیف رنگهای ساده بود. "من مرد ساده ای هستم و از مواد ساده نیز استفاده می کنم. من خیلی تحت تاثیر مناطق صنعتی قرار گرفتم و سعی کردم که همشه به بهترین نحو آن مناطق را نقاشی کنم... زمانی که لوری برای یک شرکت املای کار می کرد به اقتضای شغلش که اجاره بگیر بود این موقعیت را یافت که سرتاسر شهر را به خوبی ببیند. او چه می دید؟ بازی کودکان در خیابان، مردمی که از سر کار بر می گشتند. حوادث. مردمانی که کنار خیابانها ایستاده و صحبت میکردند و مکان های خرید مردم. " او درباره ی شغلش با مردم صحبتی نکرد چون نمی خواست که آنها فکر کنند که او یک نقاش پاره وقت است."



نوا ثابت ایمانی | مهاجرت



تحریریه این شماره

شهاب آب روشن

احسان نفیسی

احسان میرحسینی

رضا حسینی

نسترن محسنی

طراحی گرافیک

گروه طراحی "جی"

برای ارسال نظر، پیشنهاد و همچنین

مطالب مرتبط با ماهنامه با این نشانی

در تماس باشید.

gesign@outlook.com

تمامی عکس های این شماره از:

Kyle Thompson

به جز عکس صفحه آخر، تمامی سلف پرتره های خود اوست.

